

«به نام خداوند جان و خرد  
کزین برتر، اندیشه برنگذرد»

ایران:

# گاهواره‌ی آدیان

(سال یکم - شماره هشتم  
بخش ۷)



آرمان آرین

(۱۳۸۶ - ۱۴۰۳)



## «دین‌های باستانی»



- الف - ایزدانِ دیرین در سرزمینِ ما  
ب - مهرپرستان چگونه می‌اندیشیدند؟  
پ - ایزدِ آب‌ها که بوده است؟  
ت - زُرّوان، نگاهبانِ دَمادَم زمان  
ث - دساتیر و جهان‌ناشناخته‌ی آن  
ج - ادیانِ شاه - پیامبرانِ ایرانی چه‌ها بوده‌اند؟ (این شماره)

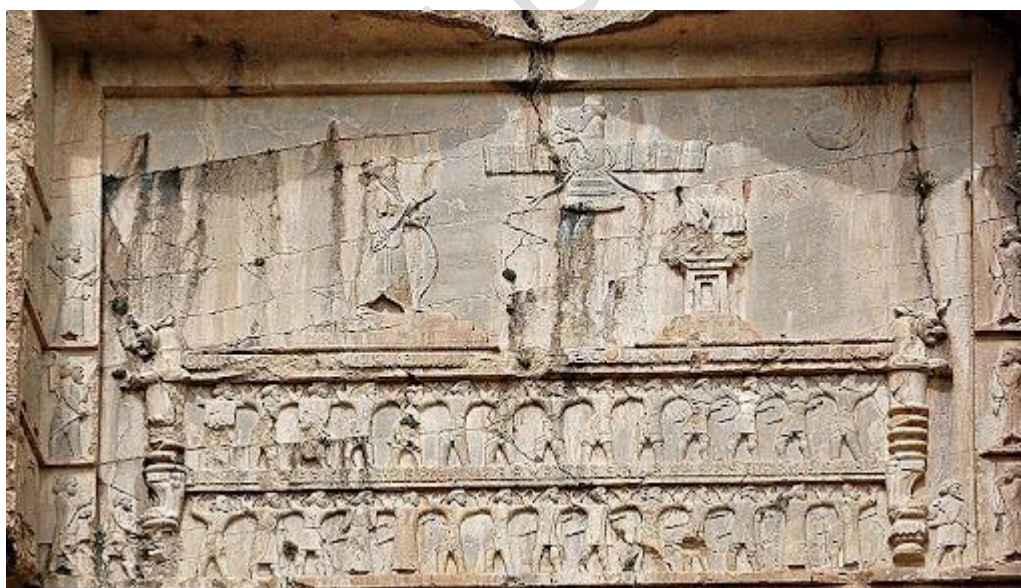
## ج - ادیان شاه پیامبران ایرانی چه‌ها بوده‌اند؟

مطابق با منابع کهن و مکتوبی نظیر اوستا، دساتیر، شاهنامه، کتیبه‌های تاریخی و... برخی شاهان کهن و باستانی ایران، خود را جانشین خدا بر زمین دانسته و واسطه‌ی حق و خلق شمرده‌اند. در اینکه این جملات از سوی برخی شاهان، از سر تکرار رسوم پیشین گفته شده یا بار سیاسی و اجتماعی نیز داشته، موضوع بحث امروز ما نیست. بلکه آنچه در این نوشتار کوچک بررسی خواهد شد رسیدن به یک نظریه مهم و اساسی است که آیا برخی شاهان کهن ایران، از جمله شاهان پیشدادی و بعدها بنیانگذاران هخامنشی و ساسانی، برای خود علاوه بر مقام شاهی، مقام وحیانی یا الهام ایزدی نیز قائل بوده‌اند یا خیر؟ یعنی همان جایگاهی که تسلسل انبیاء سامی در دیانت‌های آدم تا خاتم در فرهنگ عبری و عربی برای تعلیم مردمان داشته، آیا در فرهنگ آریایی نیز بصورتی دیگر، یعنی تسلسل فرستادگان آسمانی در میان شاهان رخ نموده است؟ شواهد بسیاری در میان نوشته‌های کهن و دست‌اول شاهان و متون مقدس ایرانی در این زمینه به دست آمده که چنین مدّعی را تأیید می‌کنند. یعنی فارغ از چند تن از پیامبران نامدار تاریخ ایران نظیر زرتشت، مهر تاریخی، مانی و... که پیامبرانی از میان مردم کوی و برزن بوده‌اند، باقی و خشوران (پیامبران) ایرانی را باید در میان سلسله‌های بسیار کهن و باستانی از پادشاهان ایرانی جست.

برخی شاه‌ستیزان، ادعای شاهان ایران باستان در نمایندگی اراده الهی بر زمین را نماد تکبر و استبداد و تحمیق توده‌ها گرفته‌اند تا بتوانند برای تئوری‌های سیاسی مدرن‌شان شاهد مثالی هرچه بیشتر فراهم کنند. اما با نگاهی به منش و شیوه‌های فرمانروایی برخی شاهان نامدار و بنیانگذار ایرانی که از آنها چهره‌ای هنرپرور، دانش‌دوست و دانشمند بلکه مخترع و مکتشف، عدالت‌پرور، دین‌گستر و تمدن‌ساز بجا نهاده و قیاس آنان با شاهان همعصر خود در کشورهای همسایه، به ما نشان می‌دهد، که موضوع این شاهنشاهان به هیچ وجه در حدّ سیاسی تقلیل نمی‌یابد و جنبه‌های روحانی و معنوی منش و کنش آنان بیش از آن است که قابل کتمان باشد!

صد البته نمی‌توان تمامی شاهان کهن و باستانی ایران را در یک ردیف گذاشت و گفتار و کردار و نوشتارشان را همسنگ و همسان همه شاهان پیش و پس از آنها گرفت. اما پادشاهانی نظیر هوشنگ پیشدادی، تهمورس، جمشید، فریدون و کیخسرو در میان شاهان بسیار کهن ایران که

سر بر اعصار اساطیری می‌سایند و پادشاهان تاریخی همچون کوروش بزرگ، داریوش بزرگ هخامنشی و بعدتر اردشیر بابکان ساسانی که وجودشان با مستندات تاریخی ملل همراه است، چهره‌ای پیامبرگونه و روابطی تاریخی دارند که بی‌تأمل نمی‌توان از آنها عبور کرد. آیا نماد داریوش بزرگ در آرامگاه و کتیبه‌ها و کاخ‌هایش با فرّه ایزدی که همواره برفراز سر اوست و شباهت ظاهری با او نیز دارد آیا معنایش جز این است که داریوش بزرگ خود را با عالم بالا در ارتباط می‌دانسته و شاهی زیر سایه‌ی ایزد یگانه یا اهورامزدا معرفی می‌کرده است؟ صد البته معانی بسیاری از این ارتباط تصویری میان شاه و نماد فرّه ایزدی (روح‌القدس) می‌توان برداشت کرد که از «آنا لله و آنا الیه راجعون» تا «آنا الحق» و همین‌طور پرواز روح به عالم بالا و ملکوت پس از مرگ را نیز در برمی‌گیرد. اما مهم‌ترین این تعبیر که نه به مرگ، بلکه به زندگی، شادی و آفرینش زمین و مردم مربوط می‌شود در این جملات دیرین نهفته است که خود داریوش بزرگ هخامنشی برای ما در زیر نقش آرامگاهی‌اش با فرّه ایزدی و خودش و مردمش در نقش رستم به یادگار نهاده است:



«بند ۱ - خدای بزرگ است اهورامزدا، که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که مردم را آفرید. که شادی مردم را آفرید، که داریوش را شاه کرد؛ یک پادشاه از میان بسیاری، یک فرمانروا از بسیاری...»

بند ۵ - داریوش شاه گوید: این کارهای بزرگ که کرده شد، همه را به اراده‌ی اهورامزدا کردم. اهورامزدا مرا یاری نمود تا هر کاری را به پایان رساندم. اهورامزدا من و خانواده پادشاهی‌ام و این کشور را از زیان محفوظ دارد. این را من از اهورامزدا درخواست می‌کنم. این را اهورامزدا به من بدهاد!

بند ۶ - ای انسان! فرمان اهورامزدا، به نظر تو ناپسند نیاید! راه راست را ترک نکن و خطا مَورَز...»

و در کتیبه ۱۲ بندی بعدی در همانجا:

«به‌خواست اهورامزدا من چنینم که راستی را دوست دارم و بدی را دشمن! دوست ندارم که توانا بر ناتوان، ستم کند یا بزرگی از زیردستی زور بشنود. هر آنچه زیباست، من آن را دوست دارم! من خواهنده و اسیرِ دروغ نیستم. تندخو نیستم. حتی هنگامی که خشم مرا فرا می‌گیرد، با اراده‌ام آن را فرو می‌نشانم. سخت بر هوس خود فرمانروا هستم...»

در مصاف نبرد، هم‌آورد خوبی هستم... ورزیده هستم. چه با هر دو دست و چه با هر دو پا، خوب سوارکاری می‌کنم. هنگام کمان کشیدن، چه پیاده و چه سواره، خوب کمان می‌کشم. هنگام نیزه‌زنی، چه پیاده و چه سواره، خوب نیزه می‌زنم. و هنرهایی که اهورامزدا بر من فرو فرستاد و توانستم آنها را به کار برم، به خواست اهورامزدا به واسطه‌ی من کرده شد.»

در برابر چنین سخنان حکیمانه، متوکلانه، عارفانه و خالصانه‌ای، حتی باستان‌شناسان بزرگ نیز سر تعظیم فرود آورده و آنها را شگفت‌آور و معجزه‌وار برای چنان دورانی خوانده‌اند. در زمانه‌ای که شاهان شرق و غرب، نمرودان و آشوربانی‌پالان و فرعونان، در عین شوکت و عظمت مادی، همگی در فساد و گردنکشی و چندخدایی و ستم‌های مهلک و شکنجه بر مردمان غرقه بودند، وجود چنین شاهان یکتاپرست نیکوکرداری، بسان معجزه‌ای در عهد باستان بوده است!

حال آنکه خشن‌ترین نقشی که از داریوش بزرگ هخامنشی برجای مانده، نبرد تن‌به‌تن او با اهریمن و دیو است.



نبرد شاه (به نمایندگی انسان‌ها) با دیو (اهریمن)

هایده ماری کُخ نگارنده کتاب از زبان داریوش «می‌گوید: «این همه تأمین اجتماعی که لوح‌های دیوانی هخامنشی گواه آن است برای سده‌ی ششم پ.م دور از انتظار است! چنین رفتاری که فقط می‌توان آن را مترقی خواند، نیازمند ادراک و دورنگری بی‌پایان بوده است و مختص شاه مقتدر و بزرگی که می‌گوید: «من راستی را دوست دارم...» نه فقط سنگ‌نبشته‌های شاهی که رو به جامعه و مردم داشت، بلکه هزاران متن کوچک دیوانی در لوح‌ها، به ما امکان می‌دهد که نگاهی کاونده و عمیق بر زوایای زندگی مردم در شاهنشاهی بزرگ هخامنشی بیندازیم. به واقع این لوح‌های دیوانی، یادداشت‌های کوچک و مختصر، اما اصیل و باارزش است چرا که آنها به عمد و به قصد پژوهش‌های این زمانی ما فراهم نیامده‌اند. آنها تصاویر کوچک واقعی از زمان خودند و یکی از ارزشمندترین راه‌های گشودن چشم‌اندازی تازه بر آن شاهنشاهی.» (از زبان داریوش - هایده ماری کُخ - ترجمه پرویز رجبی - پی‌دی‌اف مهر ایران - صص ۲۴۷ تا ۲۴۹)

آیا اگر به جمعیت پیامبران سامی که محدود به سرزمین‌های عبری و عربی می‌شوند، جمعیت شاه پیامبران آریایی (و همین‌طور پیام‌آوران عارف و فیلسوف چین و هند و یونان و مصر و ژاپن) را نیز بیفزاییم، به تصویری واقعی‌تر از نقشه‌ی پراکندگی پیامبران الهی در تاریخ جهان تا امروز نمی‌رسیم؟ آیا به پاسخی روشن برای این پرسش برخی از مردمان نمی‌رسیم که چرا پیامبران خدا،

تنها در چند منطقه و کشور و نژاد محدود ظهور کرده‌اند و باقی مردم دنیا بطور مستقیم از آنها بی‌نصیب بوده‌اند؟

این پرسش، پرسشی صحیح است ولی هم عقل و هم آیات کتب مقدس پیشین، جوابش را داده‌اند: «وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ» یعنی هیچ امتی نبود مگر اینکه بیم‌دهنده‌ای در آنها وجود داشت. (فاطر - ۲۴) یا «برای هر امتی رسولی است که وقتی بسوی‌شان بیاید به عدل در میان‌شان داوری می‌شود و به آنها ستمی نخواهد شد.» (یونس - ۴۷) و همچنین: «در هر تمدنی، رسولی فرستادیم که بگوید خدای یکتا را پرستید و از هوای نفس پرهیزید.» (نحل - ۳۶) و... که مسلماً تمدن و امت و مردم، تنها به بنی‌اسرائیل و عرب در میان این همه اقوام و ملل محدود نمی‌شود!

در میان منابع آریایی، شواهد بسیاری برجاست که ایرانیان نه تنها پیش از ورود اسلام، بلکه حتی پیش از ظهور زرتشت سپیتمان نیز دین بلکه ادیانی داشته‌اند که همگی در خود آن سرزمین ظاهر گشته بودند. از کیش مهر و ناهید تا یکتاپرستی زروانی و ادیان شاه-پیامبران نظیر آیین آذرهوشنگی و...

این موضوع به روشنی در اوستا بخش وندیداد آمده است که خداوند یکتا (اهوره‌مزدا) پیش از زرتشت با انسان‌های دیگری نیز سخن گفته بلکه گفتگو کرده بود.

«زرتشت از اهوره‌مزدا پرسید:... تو که اهوره‌مزدایی، جز من که زرتشتم، نخست با کدام یک از مردمان همپرسگی کردی؟ کدامین کس بود که تو دین اهوره و زرتشت را بدو فراز نمودی؟ اهوره‌مزدا پاسخ گفت: ای زرتشت آشون (پاک)، جم (جمشید) هورچهر خوب‌رَمه، نخستین کسی از مردمان بود که پیش از تو... با او همپرسگی کردم و آنگاه دین اهوره و زرتشت را بدو فراز نمودم... هان ای جم هورچهر، پسر ویونگهان! تو دین آگاه و دین‌بردار من باش.» (وندیداد - فرگرد یکم - بندهای ۱ تا ۳)

در این روایت، جمشید پیامبری را بر گردن نمی‌گیرد ولی در عوض پادشاهی تمدن‌بخش می‌شود. سپس در انجمنی بر کرانه‌ی رود دایتیای نیک در ایران ویج نامی، خداوند با جمشید گفتگو می‌کند و به او خبر (نبأ) می‌دهد که زمستانی مرگبار در راه است و او باید آدمیان را نجات بخشد. سپس به او آموزش می‌دهد که دژی زیرزمینی و اهورایی به نام ورجمکرد بسازد و همه را در آن پناه دهد تا زمستان دیوآسا بگذرد و چنین نیز می‌شود. (وندیداد - فرگرد یکم - ۲۱ تا ۲۵) (اوستا -

جلد دوم - ترجمه دکتر جلیل دوستخواه - انتشارات مروارید - چاپ دهم ۱۳۸۵)



در اوستا از ارتباط میان هوشنگ و تهمورس و شاهان دیگر ایرانی با اهوره مزدا نیز سخن آمده که خداوند حاجاتشان را در برابر پیشکش‌هایشان روا می‌کرده ولی بیش از این چیزی درباره شاه پیامبران ایرانی نیامده است. البته باید این را در نظر گرفت که اوستای اصلی و کهن، در اصل ۲۱ نَسک (بخش) بوده که امروز تنها یک چهارم آن یعنی پنج بخش و دفتر برجای مانده است. شاهنامه نیز بر نقش دادگری و تمدن‌سازی کیومرث و هوشنگ پیشدادی و تهمورس دیوبند و جمشید جم و فریدون فرخ و کیخسرو کیانی و ارتباط آنها با فره ایزدی (روح‌القدس) تأکید کرده و بدون آوردن عبارت «شاه - پیامبر»، همان کارکرد و نقش جامعه‌ساز را برای آنان قائل شده است. البته در این میان، میزان بهره‌مندی آن نامبرداران از فره ایزدی یکسان نبوده و سرانجام-شان نیز همسان رقم نخورده است.

به روایت شاهنامه‌ی حکیم توس که مبتنی بر منابع کهن و ارجمند عصر خویش بوده، هوشنگ شاه پیشدادی که یکی از برجسته‌ترین شاهان جهان باستان و ایران کهن بوده در زمانی که بر تخت شاهی می‌نشیند، چنین می‌سراید:

«که بر هفت کشور منم پادشا      جهاندار پیروز و فرمانروا  
به فرمان یزدان پیروزگر      به داد و دَهِش، تنگ بستم کمر  
و زان پس، جهان یک‌سر آباد کرد      همه روی گیتی، پُر از داد کرد»

در ادامه نیز شاهنامه از اختراعات و اکتشافات تمدن‌ساز هوشنگ و عصر او سخن می‌گوید که خود هوشنگ شاه نیز در خطّ مقدم آنها فعال بوده است.

در کتابی که نه در واژگان، بلکه در معنا، یادگار هوشنگ پیشدادی است و «جاویدان خرد» نام دارد، پندنامه‌ای ارجمند، بسان بخشی از کتابی مقدّس با احکام اخلاقی و انسانی برجای مانده که نشان می‌دهد، هوشنگ شاه-پیامبر، علاوه بر ارتباط با عوالم روحانی، نیکوکرداری با مردم و تمدن‌سازی، دارای کتابی هدایتگر نیز بوده و احکام و اخلاق مردم زمانه‌اش را نیز میزان می‌بخشیده است.

«هر که ثروتِ گیتی اش، خودپسند نگرداند،

و نیز در مُفلسی، زبون نشود،

و نیز در بلاها مَشکند،



و خود ایمن میندارد ز گردش روزگار،  
و از یاد مبرّد سرانجام کار؛  
آنکه این پنج فروزه به خود آویزد،  
در «آدمیت»، تمام است.»

(متن ۶۸ از کتاب هنوز منتشر نشده‌ی  
«هوشنگ شاه نامه» (جاویدان خرد)  
بازنوشته‌ی آرمان آرین - ۱۳۹۹)

در کتاب دساتیر آسمانی با نگارش و تفسیرِ آخرِ ساسان پنجم (احتمالاً سده ۷ میلادی) و  
آذرکیوان (سده ۱۶ میلادی) که پیش‌تر نیز درباره‌اش سخن گفته‌ایم، مجموعه‌ای از شانزده نامه  
و یک پندنامه از سوی خداوند به سلسله‌ای از پیام‌آوران ایرانی آمده که در میان آنان می‌توان به  
شاه-پیامبران شناخته‌شده‌ی زیر اشاره کرد:

نامه‌ی پنجم: گلشاه (کیومرث/کیومرس)

نامه‌ی ششم: سیامک

نامه‌ی هفتم: هوشنگ (پیشدادی)

نامه‌ی هشتم: تهمورس (طهمورث)

نامه‌ی نهم: جمشید

نامه‌ی دهم: فریدون

نامه‌ی یازدهم: منوچهر

نامه‌ی دوازدهم: کی خسرو (کیانی)

چنان‌که از نام این نامه‌های شگفت و غافلگیرکننده پیداست، تسلسلی از شاه-پیامبران ایرانی در  
زمان‌های دور برقرار بوده که همگی از فرّه ایزدی بهره داشته و واسطه فیض الهی با مردم بوده‌اند  
و به پیشرفت تمدن انسانی هم از نظر مادی و هم معنوی، بهره‌های فراوان رسانده‌اند. چیزی که  
بعدها، حکیم سهروردی نیز در حکمت اشراق خویش بر آن تأکید بسیار کرده است.

به عنوان یک نمونه‌ی دساتیری، می‌توان به نامه‌ی ایزدی به کیخسرو شاه کیانی اشاره کرد که می‌فرماید:

«... ای وِخسورِ من، کیخسرو پور سیاوخش! تو نزد من گرامی هستی.

۵. چشمکی، دلِ تو از من جدا نیست.

۶. روانِ تو فرشته است و پورِ فرشته است و چنین سروشی - گرامی و بزرگ

- با تو خرد نام داده‌ام.»

(دساتیر - نامه‌ی دوازدهم به کیخسرو؛

بندهای ۳ تا ۵ - نسخه‌ی آرمان آرین

هنوز منتشر نشده - ۱۳۹۳ تا ۱۴۰۳)

پایان بخش هفتم؛

ادامه دارد...

vispoubish.com